

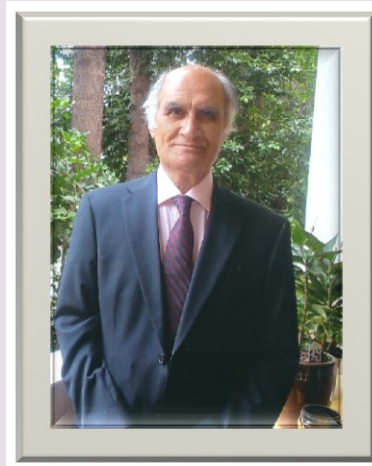


منوچهر کوهن

چگونه می توانم پا بر زمینی بگذارم
 که می دانم تو در دل آن خفته ای،
 آیا، ای یگانهء دوران، استاد عزیزم، پیر
 مرادم،

مرثیه ای در رثای

استاد «نصرت الله ضیائی»



منوچهر کوهن

هنوز هم تا همیشه زمان، همان جا نشسته ای،
 در ایوان، در میان ابر و مه، که تمام فضا را فرا گرفته است.
 و به طلوع خورشید،
 که چون مخمل سرخی در سراسر آسمان گسترده شده
 در ورای درختان جنگل
 و در فضای کوهسار سر به فلک کشیده است
 به قله ی بلند آن می نگری
 و به ناگاه، سر می گردانی، و با جامی در دست
 به چشمان من، خیره می شوی، با زمزمه ای زیر لب:
 «زندگی، در همین لحظه ها جاریست»
 «زندگی، در ک مفهوم لحظه هاست»

«زندگی، یعنی بی توقع، دوست بدار»
 «لذت ببر، بخور، بنوش و ببخش»
 «به زیبایی‌ها بنگر، بنویس، بسُرا، بخوان»
 و من، خاموش، غرقه در سکوت و صفای آن لحظه
 دوباره می‌شنوم...
 آری، آری، «زندگی، درک مفهوم همه لحظه هاست»
 «زندگی، در حس همین لحظه‌ها جاریست»

برادر بزرگم، پیر مرادم، استاد ارجمندم
 هنوز هم تا همیشه جهان، همان جا ایستاده‌ای
 در کنار قفسه‌های نیمه پر و نیمه خالی کتابخانه،
 و خیره می‌نگری، و با صدای بلند می‌پرسی:
 «چرا این قفسه‌ها پر نیست؟»
 چرا، این بسته‌ها، هنوز در کناری مانده‌اند؟
 و من، درمانده، اقرار می‌کنم.
 من نمی‌توانم ردیف بندی کنم
 و تو، با صدایی پر از مهر می‌گویی:
 اما من می‌توانم «بسته‌ها را بیاور»
 آن وقت تو بر زمین می‌نشینی...
 و من جعبه‌ها را یک‌یک می‌گشایم
 و تو عاشقانه می‌گویی:
 جامعه‌شناسی، ردیفی برای ویل دورانت
 دو ردیف برای تاریخ جهان، سه ردیف برای شعر کلاسیک ایران
 قفسه‌ای برای حافظ، قفسه‌ای برای سعدی،
 و ردیفی برای «خرد و خُدا»....
 و این رود محبت بی‌نظیر
 تا آخرین لحظات تا آخرین دیدار ما، هم چنان جریان داشت.

استاد یگانه دوران، انسان کم نظیر
 دریای معرفت و احساس، قله سربلند ادبیات ایران،
 زمان به سرعت سپری می شود...
 و تو هنوز و همیشه در همه جا هستی،
 در ایوان، در کتابخانه،
 در میانه ی گرد هم آیی عزیزان هنرمند، شاعر و نویسنده
 در جلسات «کانون هنر و ادبیات لس آنجلس»
 در جمع هیئت تحریریه مجله آرمان
 در جمع دوستان سه شنبه
 و همه جا می درخشی، نه چونان شمع یا ماه محفل
 که، خورشیدی در جمع مشتاقان...
 و بی رقیب... می خوانی... گردی، ترکی، فارسی
 آشنا به تمام دستگاه های موسیقی ایرانی.
 پای می کوبی، و همه حاضران را مست حضورت می کنی

استاد راهنمای شعرم.
 هرگز، فراموش نخواهم کرد.
 که چگونه سالهای پیشین، زمان های طولانی
 شعرهایم را می خواندی، راهنمایی و تشویق می کردی،
 استاد ضیائی... در یک جمله
 تو... و نام تو... هرگز فراموش نخواهد شد.
 بر سر در کتابخانه ام... بر تارک هر شعرم
 و در اندیشه من و همه دوستان
 و در میان نم چشمانم...
 نام تو جاودانه خواهد درخشید.

منوچهر کوهن - ۲۸ جون ۲۰۱۷